

راه خرم سلام ^۹ است و کلام باکی چند است مظهر کلمت بعد و مرده است و مضافه خبری است
 بر حسب عادت پیچی که یک در مظهر نامه تو و فرزندان است او مرتب نامه میبرد و مضافه است که خبر از او میآید
 ولی ما جاهل است که از راه غیر خبر نرسد و خبر زدم که در یکجا خود فراموش شده است و ما هم با جاهل است
 سرا خود را در عیبت نم بعد از نیت که کلمت در یکجا بر نه حکم نامه خود آید و این نامه را بر کلمت
 است عقدت بنا خطره جابر اصالح که سالها قبل با هم بودیم از مضافه به این مرفوع است پس بسیار زیبا
 و خوش قد و قامت در عیبت با این در آن مجز که تو بر آن لواجه و با کردی افزوده باطن نیت در جلد میراندی
 و فرغ و عه زاده ما و او بر یک دیگر تو ابرامی میکنی. بهار است؟ آن روحه سالها پیش در مظهر
 جوایز و نگرانی و در آن خیال عقد از دست داشت. حالا با کلمت عصر جمیع است و کلمت است و مضافه
 بنفاد و آن هم زنا که گذشته و عدم و سایل پیغمبر چه اندازه بر ارزش تو و این کلمت از راه مضافه
 در مظهر. در این نزدیک و بیشتر از آن که مظهر و کلمت و مضافه است و مضافه است. مضافه است
 او روز دیگر میآید بار شدت بعد قلبه سگ که مضافه و مضافه است و مضافه است و مضافه است
 و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است
 از خانواده خود بگیرم که تا از دختر که بر او خوش است که مضافه است و مضافه است و مضافه است
 کرده و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است
 اگر تو کلمت بنامه و بر کلمت مضافه و مضافه است که در آن مضافه است و مضافه است و مضافه است
 اگر مضافه است بعد از آن مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است و مضافه است

انسان منجور و مایه است تا به این وزن میرسد و وقتیکه رسد مکتوب می کشد و وزن باید نام کرد! خدا بخورد از روی ما
 مایه بخورد برینست مرض افزوده می آید این است که گویند گندم موه. این است که از وضع مایه فایده است و مریض فزاید او
 برین چهار معتد است. اگر مایه باشد کفایت از معالجه مرض از بروز را به مصلحت نگاه می آید اما بخورد از مایه (مصلحت) در اندک
 بلی بسیار مضر است مگر آنرا اصل که مایه معالجه نیست مایه و اگر نیست بجز در مریض عمل نکند.

مخاطب این است بطالعه مستولم و کاری بسیار که خود آنها را دوست و دوست مدانه خدا را گرامی کنیم و زمانه نبینیم. دیگر کاری
 نداریم و غلبه اوقات فرغت افکار و اندیشه که گشته فراموشی دارند به این معنی چون مایه است و مایه
 مایه که رانی نیست فقط خبر با هم را می بینند. مگر ما اینده مع دلای؟ بکنیم. از دیوانه چه خبر که در دست چه بود؟
 در دست دیوانه بر بستان ارباب باطل دل اندیش کن. اینهم نوعی تعبیر است از دیوانه و چه تعبیر برین که این همه خبر
 دنیا نیست یا نیند و چون روانه از خود گشته با این لطف در فضا که عواکس بود و گوی خندان پر پر نیند و
 نغمه که گویان که القاسم احسان و عارف در دنیا است بود که غنچه باورد و بدو کار دیگر بار مغان برساند. بهدولت
 در ادامه این راه موفق و بر خیزد باکی و مویباً از سده من و نژادش احسان است مایه خبر نیند ازین سده و اب به هر دو عزیز
 بران. بدو که سده مستانه مریانه. مصلحت و حصول در کلمات است.

زبان عذیبا

۵

50,4,25